­­­­



**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020914**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# تحلیل هیأت تامه و ناقصه و فرق بین آن­ دو

به تناسبِ بحث از معنای حرفی، به فرق بین نِسَب تامه و نِسَب ناقصه پرداختیم.

## فارق بین هیأت تامه و ناقصه از منظر مشهور اندیشمندان

مشهور اندیشمندان می­گویند: «زیدٌ قائمٌ» و «زیدٌ القائم» هر دو، دالّ بر نسبت هستند با این تفاوت که «زیدٌ قائمٌ» دربردارندۀ نسبت تامه و «زیدٌ القائم» دربردارندۀ نسبت ناقصه است. تفاوت نسبت تامه و نسبت ناقصه را نیز در این نکته دانسته­اند که نسبت تامه اصطلاحاً «یصحّ السکوت علیها» است اما نسبت ناقصه «لا یصحّ السکوت علیها» است.

## فارق بین هیأت تامه و هیأت ناقصه از منظر مرحوم شهید صدر

مرحوم آقای صدر[[1]](#footnote-1) در بیان فارق بین هیأت تامه و هیأت ناقصه فرمودند: هیأت ناقصه، نسبت تحلیلیه است ولی هیأت تامه، نسبت تحلیلیه نیست بلکه واقعیه است.

در بیان ایشان، نسبت تحلیلیه، به نسبتی گفته می­شود که موطن اصلی­اش خارج است و از خارج به ذهن منتقل می­شود؛ به فرمودۀ ایشان هیأت ناقصه چنین است اما هیأت تامه تحلیلیه نیست چون موطن اصلی­اش ذهن است نه خارج.

### بررسی کلام مرحوم شهید صدر

ما گفتیم نمی­توانیم با کلام مرحوم آقای صدر موافقت کنیم.

ما وجداناً در امثال «غلام زیدٍ»، یک مفهوم واحد بسیط درک نمی­کنیم بلکه یک مفهوم واحد مرکّب درک می­کنیم؛ چون همانطور که گذشت وحدت مفهوم، غیر از بساطت مفهوم است پس مفهوم واحد می­تواند بسیط باشد و می­تواند مرکّب باشد که «غلام زید» مرکّب است.

موطن اصلی مفهوم «غلام زید» نیز خارج نیست بلکه ذهن است هر چند پس از اضافه شدن «غلام» به «زید» و ایجاد وحدت بین این دو، این مجموع واحد مرکّب از خارج نیز حکایت می­کند. پس هر چند «غلام زید» از خارج حکایت می­کند اما حکایتش از خارج، در طول عملیاتی است که در ذهن انجام می­گیرد. یعنی نخست یک عملیات ذهنی انجام می­گیرد، سپس از خارج حکایت می­کند (پس موطن اصلی­اش ذهن است نه خارج).

## تحلیل هیأت ناقصه از منظر محقق خوئی و اشکال آقای شهیدی به ایشان

البته محقق خوئی[[2]](#footnote-2) فرمودند: مفاد نسبت، تضییق و تحصیص است.

آقای شهیدی[[3]](#footnote-3) در نقض به فرمایش محقق خوئی به این نکته اشاره نمودند که تمام نسبت ناقصه به معنای تضییق و تحدید نیستند.

آقای شهیدی[[4]](#footnote-4) مثال «زید العالم» و «العالم الاعم من العادل و الفاسق» را به عنوان نقض مطرح نموده­اند چون در «زید العالم»، «العالم» قید توضیحی است و زید را مضیّق نمی­کند؛ همچنین در «العالم الاعمّ من العادل و الفاسق»، «الاعمّ من العادل و الفاسق»، وصفی نیست که منشأ تضییق عالم شود بلکه آن را دوضیح می­دهد.

امّا ممکن است تضییقی بودن مفاد نسبت را به گونه­ای توضیح دهیم که نقض­های آقای شهیدی به آن وارد نشود.

در «زید العالم»، هر چند «زید»، دالّ بر شیء متعین خارجی است اما ممکن است گفته شود، این موجود خارجی، می­تواند عالم یا جاهل باشد و به نوعی لا بشرط از علم و جهل است، لذا وقتی قید «العالم» به آن اضافه می­شود، از حالت لا بشرط خارج شده و مضیّق به حالت عالمیّت می­شود.

همچنین در «العالم الاعمّ من العادل و الفاسق»، ممکن است بگوییم «العالم» در عالم مفهومیّت، می­تواند همراه با قید عادل، یا قید فاسق و یا بدون هیچ قیدی به کار برود؛ پس «العالم» لا بشرط است از این که قیدی به آن متصل شود یا نشود و با آمدن قید «الاعمّ من العادل و الفاسق» این لا بشرط بودن را از دست می­دهد و باعث می­شود دیگر قید عدالت یا فسق نتواند با آن همراه شود که این نیز نوعی تضییق محسوب می­شود. «العالم» این قابلیت را داشت تا با چسبیدن به قید «العادل» تنها از «العالم العادل» حکایت کند، که با آمدن قید «الاعمّ من العادل و الفاسق» این قابلیت را از دست داده و نوعی تضییق در آن رخ می­دهد.

بنابراین می­توان تضییق ادعا شده توسط محقق خوئی را به گونه­ای توضیح داد تا تمام این موارد را شامل شود و نقض­های آقای شهیدی به آن وارد نشود.

**سؤال**: این تضییق شبیه تقیید شیء به قید اطلاق است؟

**پاسخ**: به تعبیر دیگر و با عنایت به اصطلاحاتی که ما در این مباحث داشتیم، کلمۀ اسم جنس همچون «عالم»، می­تواند در قوالب مفهومی مختلفی قرار بگیرد یعنی می­تواند مقید به عدالت، مقید به فسق و یا بدون قید باشد؛ بنابراین اسم جنس لا بشرط از این قوالب مفهومی و سائر قوالب مفهومی است که در جای خودش آن را توضیح داده­ایم. حال وقتی «العالم» را موصوف به وصف «الاعم من العادل و الفاسق» می­کنیم قابلیت قرار گرفتنش در قوالب مفهومی مختلف را از او گرفته و نوعی تضییق در آن ایجاد می­کنیم.

## تحلیل هیأت ناقصه از منظر استاد

البته ما قصد نداریم چنین تعبیر کنیم که هیأت اضافه یا وصف، لزوماً دالّ بر تضییق است بلکه قصد داریم بگوییم هیأت اضافه و مانند آن، یک نوع عملیات ذهنی است که دو مفهوم را به یکدیگر مرتبط نموده و یک مفهوم واحد مرکّب می­سازد.

حال این ارتباط می­تواند به گونه­های مختلفی باشد:

1. گاهی این ارتباط به لحاظ صدق بر خارج، از سنخ تضییق است؛ یعنی نخست مفهوم «غلام» بر تمام مصادیق خارجی­اش صدق می­کرد اما پس از اضافه شدن به «زید»، تنها از مصداقی خاص حکایت می­کند.

2.گاهی این ارتباط از سنخ توضیح است؛ مثلاً در «الله الرحمن الرحیم»، «الرحمن الرحیم» توضیح «الله» است.

3. گونه­های دیگری نیز برای نحوۀ این ارتباط قابل تصویر است. مثلاً یکی از گونه­های ارتباط، ارتباطی است که با «أو» عاطفه، بین دو مفهوم برقرار می­شود. وقتی می­گوییم «هذا الشیء أو ذاک الشیء، نجسٌ»، «هذا أو ذاک» یک مفهوم ترکیبی خاصی است؛ در این مفهوم ترکیبی بین «هذا» و «ذاک» گونۀ خاصی از ارتباط را با استفاده از «أو« عاطفه، ایجاد کرده­ایم که مجموعه­اش یک مفهوم ترکیبی واحد را سامان داده و موضوع می­شود برای «نجسٌ».

اگر بخواهیم بین تمام این گونه­ها و این الفاظی که به تعبیر آقایان دالّ بر هیأت ناقصه هستند، جامع­گیری کنیم، می­توانیم بگوییم این الفاظ، الفاظی هستند که مفاهیم مختلف را به یکدیگر مرتبط ساخته و آن­ها را یکپارچه می­کنند؛ یعنی مفاهیم متعدّد را واحدسازی می­کنند. حال نحوۀ این واحدسازی، می­تواند انواع و اقسامی داشته باشد.

تأکید بر این نکته لازم است که مقصود از وحدت غیر از بساطت است پس واحدسازی مفاهیم متعدّد به معنای آن نیست که یک مفهوم بسیط ایجاد می­کنند چون مفهوم واحد اعم از واحد بسیط و واحد مرکّب است.

## فارق بین هیأت تامه و ناقصه از منظر محقق خوئی

محقق خوئی[[5]](#footnote-5) وقتی نتوانستند بین هیأت تامه و هیأت ناقصه به وجهی که ما یا مرحوم آقای صدر تفکیک نمودیم، فرق بگذارند، به این مطلب قائل شدند که فرق بین هیأت تامه و ناقصه در آن است که هیأت ناقصه به معنای تضییق و تحصیص است اما هیأت تامه به معنای قصد ابراز است. ایشان[[6]](#footnote-6) در بحث از حقیقت وضع، قائل به مسلک تعهّد بوده و بر همین اساس در این بحث چنین نتیجه گرفته­اند که مفاد هیأت تامه، تعهّد متکلم نسبت به ابراز معنا است.

مرحوم آقای صدر[[7]](#footnote-7) بحث مفصلی را در خصوص فرمایش محقق خوئی مطرح می­کنند و به ایشان اشکال می­کنند که قصد ورود به آن را نداریم. مناسب است خود دوستان به آن مراجعه کنند چون بحث­های خوب و سودمندی توسط ایشان مطرح شده است.

محقق خوئی در اشکال به مبنای مشهور اندیشمندان، نکات عدیده­ای مطرح نموده­اند. مشهور اندیشمندان مفاد هیأت تامه و ناقصه را از قبیل نسبت دانستند؛ محقق خوئی [[8]](#footnote-8)در اشکال به این مطلب می­فرماید اگر مفاد هر دوی این­ها نسبت باشد، تقسیم نمودنش به تام و ناقص صحیح نمی­باشد چون نسبت، تمام و نقصان ندارد؛ نسبت یا هست یا نیست، لذا کم و زیاد در موردش معنا ندارد.

این اشکال، چهارمین اشکال، از اشکالات عدیده­ای است که توسط محقق خوئی، در ردّ مبنای مشهور مطرح شده است. ایشان می­فرماید اگر مفاد هر دو را نسبت بدانید، در تحلیل هیأت تامه و ناقصه دچار مشکل می­شوید چون نسبت، تمام و نقصان ندارد؛ نسبت یا هست یا نیست.

مرحوم آقای صدر[[9]](#footnote-9) قوی­ترین اشکال محقق خوئی، را همین اشکال چهارم دانسته و در مقام پاسخ از آن بر آمده است. ایشان در مقام بیان فارق بین نسبت تامه و ناقصه فرمودند که نسبت تامه، واقعیه بوده و موطن اصلی­اش ذهن است ولی نسبت ناقصه، تحلیلیه بوده و موطن اصلی­اش خارج است.

## منشأ تحقق نزاع در بین اندیشمندان

به نظر می­رسد علت شکل­گیری نزاع بین اندیشمندان، استفاده از تعبیر نسبت است.

آنچه نامش را نسبت تامه گذاشتند، سنخش با آنچه نامش را نسبت ناقصه گذاشتند، متفاوت است لذا مناسب نیست از دو چیزی که مختلف السنخ هستند و هویّتشان متفاوت است با یک تعبیر وحدانی، یاد شود. پس هر چند نسبت تامه و ناقصه، هر دو شان در این جهت مشترک هستند که بین مفاهیم ربط برقرار می­کنند؛ اما هویّت این دو، و نحوۀ ایجاد ربط در این دو متفاوت است.

از یک سو نام هر دو را نسبت نهاده و از سوی دیگر از دو گونۀ آن به تمام و نقصان، تعبیر نموده­اند. این تعبیرات سبب شده محقق خوئی چنین اشکالی را مطرح کنند که نسبت، تمام و نقصان­بردار نیست.

این در حالی است که مقصود اندیشمندان از تمام و نقصان، یک معنای اصطلاحی است؛ مقصود ایشان از تمام و نقصان، از جهت «یصحّ السکوت علیها» بودن و نبودن است. این تمام و نقصان، به معنای تمام و نقصانی که در مورد یک ساختمان کامل و ناقص به کار می­رود نیست. مقصود از تام، واجد جمیع اجزاء و شرائط نیست و مقصود از ناقص، واجد نبودن برای جمیع اجزاء و شرائط نیست.

## فارق بین هیأت تامه و هیأت ناقصه از منظر استاد

سؤال ما این است که اساساً چرا هر دوی این­ها را نسبت نامیدید در حالی که هویّت این دو و سنخشان با یکدیگر متفاوت است.

ما با دو سنخ مفهوم رابط روبرو هستیم:

1.برخی از مفاهیم رابط، دو مفهوم را یکی می­کنند و در طرفین ربط نیز تغییر ایجاد می­کنند.

2.برخی دیگر از مفاهیم رابط، دو مفهوم را یکی نمی­کنند و در طرفین ربط، تغییری ایجاد نمی­کنند.

این دو سنخ از مفاهیم رابط، مدلشان و نحوۀ ایجاد ربط توسط آن­ها متفاوت است و مناسب نیست هر دو را نسبت بنامیم.

برای روشن شدن بحث، 5 عبارت مختلف را مطرح نموده­ و آن­ها را تحلیل می­کنیم:

1.یک موقع در مقام اخبار می­گوییم: «هندٌ طالقٌ».2. یک موقع می­گوییم: «هندٌ الطالق» که از قبیل وصف و موصوف است.3. یک موقع در مقام انشای طلاق می­گوییم: «هندٌ طالقٌ».4. یک موقع در مقام استفهام می­گوییم: «هل هندٌ طالقٌ». 5. یک موقع در مقام امر بر آمده و می­گوییم: «لتکن هندٌ طالقاً».

مفهوم اسمی «هند» و «طالق» در این 5 عبارت، مشترک است و در تمامشان محور اصلی کلام است. اما نحوۀ ارتباطی که در این 5 عبارت بین «هند» و «طالق» ایجاد شده، متفاوت است:1. تامۀ خبری.2. وصفی.3. تامۀ انشائی غیر طلبی.4. تامۀ انشائی طلبی.5. تامۀ انشائی استفهامی.

این­ها 5 گونۀ مختلف از ارتباط هستند که یکی از آن­ها \_یعنی «هندٌ الطالق»\_ ناقصه و بقیه تامه هستند.

## فارق بین هیأت تامه و ناقصه از منظر نحاة و مناطقة

پیش از تحلیل این جملات مناسب است یک نکته را متذکر شویم.

در کلمات نحاة و مناطقة، یک عبارت معروفی وجود دارد که قریب به این مضمون است: «الأَخبار قبل الإِخبار بها أوصاف؛ و الأوصاف بعد الإِخبار بها أَخبار». نحاة شبیه این تعبیر را دارند ولی با توجه به اینکه مناطقة از تعبیر موضوع و محمول استفاده می­کنند شاید به جای «الأخبار» از تعبیر «المحمولات» استفاده کنند.

اینان در فرق بین «هندٌ طالقٌ» و «هندٌ الطالق» می­گویند «طالق» در یکی وصف و در دیگری خبر یا محمول قرار گرفته است. اما باید دید آیا فرق بین این دو، در همین نکته است؟ آیا این دو مفهوم، مثل هم هستند و تفاوتشان تنها در آن است که به وسیلۀ یکی خبر داده­ایم و به وسیلۀ دیگری خبر نداده­ایم؟

به نظر می­رسد این تعبیر نحاة و مناطقة هر چند خالی از حقیقت نیست اما تفاوت بین این دو مفهوم به قدری زیاد است که مناسب است از تعبیر نحاة و مناطقة استفاده نکنیم.

در اینکه در هر دو عبارت، بین «هند» و «طالق» یک نوع ارتباط ایجاد می­کنیم تردیدی نیست. ولی مدل این دو ارتباط، با یکدیگر فرق دارد.

در «هندٌ الطالق» اساساً فرض نشده است که وجود خارجی دارد یا ندارد. همانطور که وجود و عدم خارجی در خود «هند» ملحوظ و مفروض نیست، در «هندٌ الطالق» نیز وجود و عدم خارجی مفروض نیست یعنی لا بشرط از وجود و عدم است و می­تواند موضوع برای «موجودٌ» یا «معدومٌ» قرار بگیرد. اما بر خلاف «هندٌ الطالق» وقتی گفته می­شود «هندٌ طالقٌ»، موجود بودن هند، مفروض است؛ به عبارت دیگر مفهوم «طالقٌ» را در مورد «هندِ» موجود به کار می­بریم.

مفروض بودن وجود برای «هند» در اصطلاح مناطقه، «عقد الوضع» نام دارد. یعنی در جملۀ «هندٌ طالقٌ» یک معنایی مستتر است به این صورت که گویا در مرتبۀ سابق گفته­ایم «هند موجود است» و در مرتبۀ بعد گفتیم «هندی که موجود است، طالق است».

بنابراین خود «هند» که در این دو عبارت وجود دارد، به دو گونۀ مختلف ملاحظه شده است؛ «هند» در اِسناد تام، بشرط وجود ملاحظه شده ولی در اِسناد ناقص، لا بشرط از وجود و عدم ملاحظه شده است.

افزون بر اینکه همانطور که گفتیم در اِسناد ناقص، ترکیب شدن مفهوم «هندٌ» و «الطالقٌ» منجرّ به شکل­گیری یک مفهوم واحد مرکّب می­شود بر خلاف «هندٌ طالقٌ» که یک مفهوم واحد مرکّب را نشان نمی­دهد؛ همچنین در اسناد ناقص، پس از ترکیب دو مفهوم، مفهوم «هند» دچار نوعی تغییر و تضییق می­شود بر خلاف اسناد تام، که تغییری در هویّت مفهوم «هند» ایجاد نمی­شود چون مفهوم «هند» در مرتبۀ موضوعیت کماکان به گسترۀ خود باقی بوده و می­تواند طالق باشد یا نباشد؛ البته بعد از ترتّب محمول بر آن، نوعی تضییق در آن ایجاد می­گردد اما این تضییق در مرتبۀ موضوعیت «هند» نیست.

این تفاوت­ها سبب می­شود در تحلیل اِسناد تام و ناقض از تعبیر نحاة و مناطقة صرف نظر کنیم چون این تعبیر، تعبیر خوبی نیست و واقعیت را به­خوبی نشان نمی­دهد. این در حالی است که امثال محقق عراقی و مرحوم آقای صدر، در لابلای کلماتشان، به عبارت نحاة اشاره نموده و سعی می­کنند تحلیل­های خودشان را با عبارت نحاة همسو قرار دهند. با عنایت به نکاتی که گفتیم روشن می­شود عبارت نحاة، عبارت لطیفی نیست تا ما بخواهیم برای درست یا غلط بودن یک تحلیل، از این عبارت استفاده کنیم.

بنابراین می­بایست از عبارت نحاة صرف نظر نموده و با چشم­پوشی از آن، به تحلیل ربط تام و ناقص \_یعنی ربطی که «یصح السکوت علیه» است و ربطی که «لا یصحّ السکوت علیه» است\_ بپردازیم.

## فارق بین هیأت تامه و ناقصه از منظر استاد (ادامۀ تحلیل مختار)

در مقام تحلیل این دو، و فارق بینشان می­توان از 5 عبارتی که به گونه­های مختلف، «هند» و «طالق» را به یکدیگر مرتبط ساخته بود، استفاده کنیم.

نقطۀ اشتراک بین این 5 عبارت، در آن است که در تمامشان بین «هند» و «طالق» یک نوع ارتباط برقرار شده است و ربط، یک عملیات ذهنی بوده و موطن اصلی­اش ذهن است نه خارج. البته این امر ذهنی به نحوی از انحاء با خارج نیز ارتباط دارد لذا نمی­خواهیم ادعا کنیم این ربط، یک پدیدۀ ذهنی محض بوده و هیچگونه ارتباطی با خارج ندارد. اینکه تعبیر می­کنیم موطن اصلی­اش ذهن است ناظر به همین جهت است که هر چند به نحوی از انحاء با خارج مرتبط است، اما خارج موطن اصلی­اش نیست. این ربط، نخست بین دو مفهوم ذهنی شکل می­گیرد و موطن­ اصلی­اش ذهن است.

همین نکته فارق بین معنای ربطی و معنای اسمی نیز هست. معنای اسمی، همچون «هند» یا «طالق» مستقیماٌ از خارج حکایت می­کنند هر چند یکی کلی و دیگری جزئی است و حکایت­گری هر کدامشان از خارج با دیگری متفاوت است. امّا کارکرد اصلی ربط، حکایت از خارج نیست بلکه کارکردش تحقق بخشیدن به یک فعل و انفعال در عالم ذهن است.

پیش­تر گفتیم که مفاهیم به دو گونۀ حاکیه و فاعله تقسیم­پذیر هستند که مقصودمان از این تقسیم­بندی ناظر به همین جهت بود.

خلاصه اینکه هر 5 عبارت، از سنخ مفاهیم حاکیه[[10]](#footnote-10) هستند؛ اما وجه افتراق بین این 5 عبارت در آن است که برخی از این مفاهیم حاکیه، «یصحّ السکوت علیها» و برخی دیگر «لا یصحّ السکوت علیها» هستند.

به نظر می­رسد «یصحّ السکوت علیها» و «لا یصحّ السکوت علیها» به قدر کافی روشن است و نیازمند تحلیل بیشتر نیست. برخی امور، هر اندازه بیشتر تحلیل شوند، پیچیده­تر می­شوند لذا لزومی ندارد آن­ها را تحلیل کنیم. درک تفاوت بین تصور و تصدیق ساده­تر از آن است که بخواهیم آن را تحلیل کنیم؛ چنین نیست که با تشریح و تحلیل این امور بتوانیم آن­ها را روشن­تر نموده و درکشان را ساده­تر کنیم.

گاهی مفهوم رابط کاری می­کند که دو مفهوم در کنار هم یک تصور واحد ایجاد می­کنند و گاهی کاری می­کند که دو مفهوم در کنار هم یک تصدیق ایجاد می­کنند. البته مراد از تصدیق در اینجا، حکایت­گری از خارج نیست. ما این مطلب را به سادگی درک می­کنیم که مفاهیم رابط گاهی ربط بین مفاهیم را به گونه­ای ایجاد می­­کنند که تصوری بوده و «لا بصحّ السکوت علیه» هستند و گاهی تصدیقی بوده و «بصحّ السکوت علیه» هستند.

این مطلب وجدانی هر اندازه توسط اندیشمندان بیشتر تدقیق و تحلیل شده، سخت­تر و پیچیده­تر شده است. آقای شهیدی[[11]](#footnote-11) تعبیر می­کنند گاهی «هوهویۀ تصوری» و گاهی «هوهویۀ تصدیقی» ایجاد می­کنند؛ تعبیر «هوهویة» تنها یک لفظ به بحث اضافه کرده اما مطلب را روشن­تر نکرده است.

خلاصه اینکه ما به روشنی تفاوت بین تصور و تصدیق \_به معنای عام\_ را درک می­کنیم و نیازی به تحلیل بیشتر این بحث نداریم. البته مقصود آقای شهیدی از تصدیق، خصوص تصدیق اخباری است اما مقصود ما از تصدیق معنای عام تصدیق است که شامل انشاء نیز می­شود.

برای اینکه الفاظ رهزن نشوند به جای تعبیر تصور و تصدیق از «یصحّ السکوت علیه» و «لا یصحّ السکوت علیه» استفاده می­کنیم. پس مفاهیم رابطه و فاعله، بر دو گونه­اند:1.مفاهیمی که ایجادگر فعل و انفعالاتی در ذهن هستند که سکوت بر آن صحیح است.2.مفاهیمی که ایجادگر فعل و انفعالاتی در ذهن هستند که سکوت بر آن صحیح نیست.

لازم به ذکر است که هم­اینک ناظر به عالم مفاهیم هستیم و به عالم الفاظ کاری نداریم؛ بنابراین پیش از مرحلۀ الفاظ و در همان عالم مفاهیم، با گونه­های مختلفی از مفاهیم رابط روبرو هستیم که فعل و انفعالات مختلفی را در ذهن ایجاد می­کنند؛ این فعل و انفعالات گاهی اوقات، ایجادگر اِخبار هستند؛ گاهی اوقات ایجادگر استفهام هستند؛ گاهی اوقات ایجادگر انشاء طلبی یا غیر طلبی هستند. این­ها اقسام گوناگونی برای مفاهیم فاعله هستند که بر اساس نحوۀ عملکرد این مفاهیم در ذهن، شکل می­گیرند. مفاهیم فاعله یعنی مفاهیمی که عملکرد دارند و این عملکرد در موارد مختلف به گونه­های مختلف است.

این مفاهیمی که عملکرد دارند، گاهی ربطی بین دو مفهوم ایجاد می­کنند که این دو مفهوم را یک مفهوم واحد مرکّب می­کنند ولی گاهی وحدت­سازی ندارند. به عبارت دیگر مفاهیم فاعله­ای که «لا یصحّ السکوت علیها» هستند، تنها دو مفهوم را به یک مفهوم واحد تبدیل می­کنند. ولی برخی از مفاهیم فاعله، وحدت­سازی نمی­کنند بلکه با استفاده از این مفاهیم یک فعلی در ذهنمان ایجاد می­کنیم که عبارت است از صدور حکم. این صدور حکم می­تواند اخبار باشد، می­تواند استفهام باشد و می­تواند انشاء طلبی یا غیر طلبی باشد.

این­ها انحاء مختلف عملکردهای ذهن هستند؛ حال گاهی به ازای تعدادی از این­ها یک هیأت واحد را به نحو مشترک لفظی وضع می­کنیم؛ و گاهی هیأت­های متعدّدی را برای آن­ها قرار می­دهیم.

مثلاً «هندٌ طالقٌ» در جایی که برای اخبار باشد و در جایی که برای انشاء باشد، یک هیأت وحدانی دارد که به نحو اشتراک لفظی هم برای اخبار و هم برای انشاء وضع شده است. ولی برای انشای طلبی، هیأت مستقلی وضع شده و مثلاً «لتکن هندٌ طالقاً» گفته می­شود که هیأتش متفاوت است. همچنین برای استفهام هیأت دیگری قرار داده شده است که در آن از لفظ «هل» استفاده می­شود.

شایان ذکر است که برخی حروف همچون «هل» قسمتی از یک هیأت محسوب می­شوند. مثلاً «زیدٌ عالمٌ» یک هیأت دارد که برای اِخبار وضع شده است؛ با آمدن «هل» بر سر این جمله، «هل» به علاوۀ آن هیأتی که برای جمله بود، یک معنای جدید را تشکیل می­دهند.

حرف «إنّ» نیز به همین شکل است. «إنّ» بر جمله داخل شده و به کمک آن یک معنای جدیدی را ایجاد می­کنند.

**سؤال**: «زیدٌ عالمٌ» یک نسبت تامه است و سابقاً فرمودید نسبت تامه، تغییر نمی­کند لذا ابتداء باید به هیأت ناقصه تبدیل شود و سپس یک هیأت تامۀ جدید شکل می­گیرد؛ آیا با آمدن «إنّ» بر سر «زیدٌ عالمٌ» این نسبت تامه ابتداء به نسبت ناقصه تبدیل می­شود و سپس یک نسبت تامۀ جدید را ایجاد می­کنند؟

**پاسخ**: این مطلب توضیحی دارد که در جلسۀ آینده مطرح خواهیم کرد. در بحث حرفی شدن، مرحوم حاج شیخ در درر بیانی دارند که مطرح خواهیم کرد.

خلاصۀ مطلب این شد که هیئات، خواه \_همچون «هل» استفهام و «لام» طلب\_ مشتمل بر حرف خاصی باشند و خواه مشتمل بر حرف خاصی نباشند، کاکردشان آن است که از یک عملیات ذهنی در ذهن متکلم پرده بر می­دارند و می­خواهند مشابه این عملیات ذهنی را، در ذهن مخاطب نیز ایجاد کنند.

به نظر می­رسد این مقدار تحلیل برای درک مطلب کفایت می­کند و بیش از این مقدار، بازی با الفاظ است.

حال با توجه به تحلیل مزبور باید دید آلی بودن حروف و این که معنای حروف در غیر است، تعبیر صحیحی است یا خیر؟ برخی از اندیشمندان یکی از وجوه ناممکن بودن تقیید معنای حرفی را، آلی بودن و اندکاکی بودن معنای حرفی دانسته­اند. در جلسۀ آینده به این بحث خواهیم پرداخت که آیا در جایی که وجوب، مستفاد از هیأت باشد، آیا می­توان با استناد به آلی بودن مفاد هیأت، تقیید آن را ناممکن دانسته و وجوب مشروط را منکر شد یا خیر؟

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 254 [↑](#footnote-ref-1)
2. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 74 [↑](#footnote-ref-2)
3. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، هیئة الجملة الناقصة ، ص ۲۱۲ [↑](#footnote-ref-3)
4. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، هیئة الجملة الناقصة ، ص ۲۱۲ [↑](#footnote-ref-4)
5. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 76 [↑](#footnote-ref-5)
6. دراسات في علم الأصول، ج‏1، ص: 47 [↑](#footnote-ref-6)
7. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 279 [↑](#footnote-ref-7)
8. ر. ک:: بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 268 [↑](#footnote-ref-8)
9. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 268 [↑](#footnote-ref-9)
10. مقرّر: ظاهراً باید مفاهیم قاعله باشد. [↑](#footnote-ref-10)
11. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، هیئة الجملة الناقصة ، ص ۲۲۰ [↑](#footnote-ref-11)